

است. «مثل» در گذشته به عنوان حجت و برهان به کار می‌رفت به طوری که «مارون عبود» مثل‌ها را کتاب‌های قانون روستائیان می‌داند که زیر زبان آن‌ها قرار دارد. (بدیع یعقوب، ۶۹: ۱۹۹۵)

مثل با گذشت قرن‌ها هنوز هم اهمیت خود را در پژوهش‌های مردم‌شناختی، جامعه‌شناختی، ادبی و امثال آن، هم‌چنان حفظ کرده است؛ به طوری که در سال ۱۹۹۶ م. در توکیو سمینار جهانی «مثل‌شناسی» برگزار گردید.

۲- معانی مثل

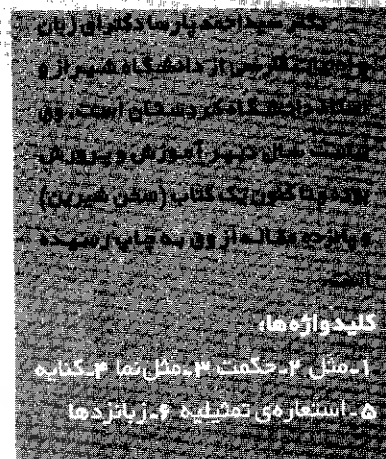
۱-۲- معانی لغوی

مثل واژه‌ای عربی، از مثل، یمثل، مثلاً به معنی شباهت داشتن چیزی به چیز دیگر است. این معنی در همه‌ی هم‌خانواده‌های این واژه نیز وجود دارد؛ هم‌چون: «مثال، تمثیل، مماثله، تمثال و...» به‌عنوان نمونه واژه‌ی «مثال».

۱- مقدمه

امثال و حکم بخشی از فولکلور هر جامعه را تشکیل می‌دهد و آینه‌ی انعکاس اندیشه‌ها، باورها و آداب و رسوم یک جامعه است. فرهنگ هر ملتی در دو بعد شفاهی و مکتوب متجلی می‌گردد. بعد شفاهی آن از پیشینه‌ی دیرینه‌تری نسبت به ادبیات مکتوب برخوردار است و در مقایسه با آن کم‌تر دست‌خوش حوادث گردیده است. به‌عنوان نمونه در حمله‌ی مغول کتابخانه‌های بسیاری به آتش کشیده شد که دیگر به هیچ روی دست‌رسی بدان‌ها میسر نبود. اما فرهنگ شفاهی به ویژه مثل‌ها از مواردی هستند که هیچ‌گاه حوادث طبیعی، تاریخی و مانند آن‌ها نتوانسته است آن‌ها را از بین ببرد. زیرا در اذهان نقش بسته‌اند و دوام آن‌ها با بقای آدمی در پیوند

◆ دکتر سید احمد یارسیا



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله جامع علوم انسانی

چکیده

هدف از تدوین این مقاله بررسی مثل به‌عنوان یکی از اجزای مهم فولکلور است. در این مقاله ضمن تعریف لغوی و اصطلاحی مثل، رویکردهای مختلف این تعریف در ایران و جهان مورد بررسی قرار گرفته و تلاش شده است تا دیدگاه‌های گوناگونی که مثل‌شناسان ارائه کرده‌اند، مورد بررسی قرار گیرد و تعریف جامع و مانعی از مثل ارائه گردد. در این راستا، فرق مثل و حکمت، تفاوت مثل با موارد مشابه آن با ذکر شواهد و مثال‌هایی مورد استفاده قرار گرفته و به سودمندی‌های مثل اشاره شده است. این مسئله در سه‌هزار مثل فارسی که به روش نظام‌مند (Systematic Sampling) انتخاب شده‌اند، مورد بررسی واقع شده است. روش پژوهش کتابخانه‌ای و منبع مورد استفاده، کتاب «دوازده هزار مثل فارسی و سی‌هزار معادل آن‌ها» است که دلیل انتخاب آن، جامعیت این کتاب نسبت به کتاب‌های دیگر از این نوع، از جمله امثال و حکم دهخدا است. نتایج این ارزیابی، هدایت درست پژوهش‌ها در باره‌ی امثال و دقت نظر بیش‌تر گردآورندگان امثال را به دنبال خواهد داشت. علاوه بر این با توجه به نقش مثل در متون ادبی، این پژوهش به فهم بهتر این متون در سطوح دبیرستانی و دانشگاهی کمک خواهد کرد.

یعنی؛ شبیه و نظیری بر آن چه گفته شد یا «تمثال» به معنی عکس یا تصویر ساخته شده شبیه به اصل آن. زلهایم ضمن بررسی ریشه‌ی مثل، معنی آن را «هماندی» معرفی می‌داند: «ریشه‌ی سامی این کلمه، که در زبان عربی «مثل» در زبان عبری «ماشال»، در زبان آرامی «مثلاً»، در زبان حبشی «مسل» [meslum] است، بنا به اشتقاق معنی همانندی را می‌سازند. (زلهایم ۱۱: ۱۳۸۱)

واژه‌ی مثل در فرهنگ عربی لاروس به معانی زیر آمده است:

- ۱- مانند، همتا ۲- صفت ۳- سخن، داستان، قصه: بسط له مثلاً: برای او داستانی گفت. ۴- دلیل: أقام له مثلاً: برای او دلیلی آورد. ۵- پند، اندرزی که پیشینیان از آن پند گیرند: «وجعلنا مثلاً لبنی اسرائیل: و آن را برای بنی اسرائیل پندی قرار دادیم.» (قرآن کریم) ۶- ضرب المثل، فی الصیف ضیعت اللبِن: در تابستان شیر را تباه کردی. ۷- داستانی اسطوره‌ای که از زبان جانوران یا جمادات گفته شود؛ مانند داستان‌های کلیله و دمنه، داستان‌های تمثیلی. (الجر،

ذیل مثل: ۱۳۶۷) در ترجمه‌ی المنجد نیز معانی زیر برای آن ذکر شد است: سرمشق، درس، عبرت، پند، گفتار بزرگان، سرگذشت، گفتار مشهور و نمونه، حکمت، شبیه، داستان عبرت‌انگیز. (سیاح، ذیل مثل: ۱۳۷۷)

مثل در فرهنگ معین به معانی زیر آمده است:

«مثل masal ۱- مانند، نظیر ۲- داستان، قصه، حکایت، افسانه ۳- داستانی (واقعه‌ای افسانه‌ای) که در میان مردم شهرت یافته و آن را برای ایضاح مطلب و مقصود خود به نثر یا نظم حکایت کنند. ۴- عبرت ۵- پند و اندرز، ج آن امثال.» و اشاره نموده که باید بین مثل و حکمت تفاوت گذاشت، اما بدون بیان تفاوت‌های این

دو، خواننده را به معانی «حکمت» ارجاع داده است. (معین، ذیل مثل: ۱۳۷۱)

قرآن به مثل بسیار اهمیت داده است به طوری که بنا به گفته‌ی علی اصغر حکمت «واژه‌ی مثل در هشتاد آیه‌ی قرآنی ذکر شده است.» (حکمت، ۱۱۸: ۱۳۶۸)

طبق پژوهش ایشان این واژه در قرآن به پنج معنی به کار رفته است:

- ۱) به معنی حکایات تمثیلی (پرابل): «واضرب لهم مثلاً رجلین...» (۴۳، ۱۷)
- ۲) داستان‌های گذشته و تاریخ ایام گذشته به اعتبار آن که محل تأمل و عبرت‌اند: «ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم...» (۲۱۴، ۲)
- ۳) شبیه: «و اذا بشر احدکم بما ضرب للرحمن مثلاً...» (۱۷، ۴۳)
- ۴) صفت: «للذین لا یؤمنون بالآخرة مثل السوء» (۶۰، ۱۶)
- ۵) نمونه‌ی کامل: «ان هو الا عبد انعمنا علیه وجعلناه مثلاً» (۴۳، ۵۹) (حکمت، ۱۲۰-۱۲۱: ۱۳۶۸)

۲-۲- معانی اصطلاحی مثل

مثل شناسان و علاقه‌مندان به پژوهش در این زمینه تعاریف بسیاری از مثل ارائه داده‌اند. این تعاریف‌ها رویکرد آن‌ها را به مثل بیان می‌کند و از این دیدگاه تعریف‌ها را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:



مثل‌ها از نگاه نو



۱-۲-۲-۱- رویکرد بی‌تعریفی

دسته‌ای بر این باورند که مثل تعریف ناپذیر است و نمی‌توان تعریفی درست از آن ارائه داد. این دسته عبارت‌اند از: آرکر تایلور، میدر، پتر گریزیک و دهخدا که اینک به بررسی نظرات آن‌ها می‌پردازیم:

آرکور تایلور معتقد است: «تعریف یک مثل چنان سخت است که شاید نتواند آن‌چه را که در بر دارد، نشان دهد. یک حالت غیرکلامی به ما می‌گوید که این جمله یک مثل است نه چیز دیگر.»

(www.vein/library/ve/proverbs/som.htm)

میدر می‌گوید: «ما تقریباً می‌توانیم بگویم تعداد تعریف‌ها برای مثل بیش‌تر از تعداد خود مثل‌هاست.» (همان)، پتر گریزیک در مقاله‌ای پر محتوا در دایرة‌المعارف سال ۱۹۹۴ می‌گوید:

«هیچ تعریف کلی قابل قبول وجود ندارد که بتواند همه‌ی انواع مثل را در برداشته باشد (همان). امثال و حکم دهخدا فاقد مقدمه است. به عبارت دیگر در این کتاب به تعریف مثل، حکمت و تفاوت آن دو هیچ اشاره‌ای نشده است. دکتر محمد معین در مقدمه‌ی لغت‌نامه‌ی دهخدا در این باره چنین اظهار نظر می‌کند: ... استاد علامه در باب مقدمه‌ی کتاب‌های خود احتیاطی مقرون به وسواس داشت. در پاسخ سؤال نگارنده، راجع به علت عدم تحریر مقدمه برای امثال و حکم اظهار داشت: در زبان فرانسه هفده لغت پیدا کردم که در فرهنگ‌های عربی و فارسی همه‌ی آن‌ها را «مثل» ترجمه کرده‌اند و در فرهنگ‌های بزرگ فرانسوی، تعریف‌هایی که برای آن‌ها نوشته‌اند، مقنع نیست و نمی‌توان با آن تعریفات آن‌ها را از یکدیگر تمیز داد. ناگزیر توسط یکی از استادان فرانسوی دانشکده‌ی حقوق، نامه‌ای به فرهنگستان فرانسه نوشتم و

اختلاف دقیق مفهوم آن هفده لغت را خواستار شدم. پاسخی که رسید، تکرار مطالبی بود که در لغت‌نامه‌ی فرانسوی آمده بود و به هیچ وجه مرا اقناع نکرد. ازین رو از نوشتن مقدمه و تعریف مثل و حکمت و غیره خودداری کردم و کتاب را بدون مقدمه منتشر ساختم. (دهخدا، ۳۸: ۱۳۳۷)

این توجیه مرحوم دهخدا به هیچ وجه پذیرفتنی نیست؛ زیرا نباید به صرف دشواری یک مسئله از تعریف آن چشم‌پوشی کرد؛ علاوه بر این بدون تعریف درست و جامع و مانع یک مسئله هرگز نمی‌توان به تحلیل و بررسی درست آن دست یافت. ایشان خود نیز بعدها متوجه این نقص گردیده و در یادداشت‌هایی سعی در ارائه‌ی تعریفات داشته است. (ر. ک دبیر سیاقی، ۱۳۶۶)

۲-۲-۲-۲- رویکرد تشبیه

این رویکرد قدیمی‌ترین رویکرد به مثل است و طرفداران آن، شباهت بین وضع موجود را با مثل، معیار قرار می‌دهند؛ گرچه ژرف ساخت مثل در واقع همان تشبیه است اما حذف مشبه، به آن صورت استعاره داده است؛ بنابراین با وجود این که ژرف ساخت این تعریف تا حدی قابل قبول است اما نمی‌توان آن را تعرف کاملی دانست:

ابی‌هلال عسکری اصل مثل را شباهت بین دو چیز در کلام می‌داند. (عسکری، ج اول، ۷: ۱۳۸۴)

این سبکیت (۱۸۶-۲۴۴ ه. ق) می‌گوید: «مثل جمله‌ای است که با ممثّل خود در لفظ مخالف و در معنی متحد و موافق باشد.» (نقل از میدانی، ۶: ۱۳۳۹)

مبّرّد (متوفی ۲۸۵ ه. ق) معتقد است: «مثل از مثال گرفته شده و آن گفتاری رایج است که به وسیله‌ی آن حال دوم را به حال اول یعنی حالت موجود را به حالتی که سابق بر آن و شبیه بدان

بوده است، تشبیه می‌نمایند.» (همان) راغب اصفهانی (متوفی ۵۰۲ ه. ق) بر این باور است که: «مثل قولی است درباره‌ی چیزی که شبیه است به قولی درباره‌ی چیز دیگر تا یکی آن دیگری را بیان و مجسم کند. (اصفهانی، ذیل مثل: ۱۳۷۳)

میدانی می‌گوید: «مثل چیزی است که چیزی بدان مانده شده باشد یعنی بدان تشبیه شده باشد.» (میدانی، ۶: ۱۳۳۹)

این تعریف‌ها دارای اشکالات چندی است؛ زیرا اولاً ایجاز، شیوع و رسایی در مثل نادیده گرفته شده است، (جز مبرّد که به ایجاز اشاره کرده است.) منظور از رسایی، دور بودن آن از تعقیدات لفظی و معنوی و منظور از شیوع، عمومیت یافتن آن و افتادن مثل بر سر زبان‌ها است. ثانیاً گرچه این تعریف در زبان عربی تا حدودی درست است و هر چند هدف از بیان هر مثلی در اصل تشبیه وضع موجود به ماجرا یا وضعیت مندرج در مثل است، ولی در مثل، مشبه (وضع موجود) حذف شده است؛ بنابراین استعاره است نه تشبیه؛ ثالثاً این تعریف تشبیهات مثل نما یا زبانزدهای تشبیهی را نیز شامل می‌شود؛ مانند: این مطلب را چون آب از بر کردم؛ چون یاس (سفید) و ...

رابعاً هر چند ژرف ساخت مثل در اصل تشبیه بوده است اما این تعریف در برگیرنده‌ی همه‌ی انواع تشبیهات است در حالی که ژرف ساخت یک مثل تنها تشبیه مرکب به مرکب است؛ یعنی تشبیهی که وجه شباهت آن مرکب باشد.

۲-۲-۲-۳- رویکرد اندرزگونگی، شیوع و ایجاز

در این رویکرد ایجاز، شایع بودن آن در میان مردم و داشتن پیام بند و اندرز را به طور همزمان شرط مثل بودن دانسته‌اند: میدر در واکنش به این گفته‌ی آرکر تایلور که بیان کرده بود: «تعریف یک

مثل چنان سخت است که شاید نتواند آن چه را در بر دارد، نشان دهد و تنها یک حالت غیر کلامی به ما می گوید که این یک مثل است نه چیز دیگر. اظهار کرد که: شاید آقای آر کر تابلور خوانسته است لطیفه بگوید. متأسفانه این نظر جدی گرفته شده و مکرر به کار برده می شود و در توکیو هم تکرار شده است. شاید کافی باشد که بگویم نه یک خصوصیت غیر رمزی بلکه رواج و انتشار آن در میان چیزهای دیگر نشان می دهد که یک جمله مثل است یا خیر، اگر در مثل *All that gilders is not gold* [هر درخشنده ای طلا نیست.] به جای واژه *gold* واژه *diamond* [الماس] را به کار ببریم دیگر یک مثل انگلیسی نیست. با وجودی که تمام نشانه های مذکور چنین چیزی را نشان می دهد. چون کاربرد متداول آن در حد صفر است و کسی به این صورت آن را به کار نمی برد. ([www.vein.hu.library/ve some. Htm](http://www.vein.hu.library/ve%20some.htm))

در این تعریف ها رواج و شایع بودن آن به همان شکل اصلی، مورد توجه قرار گرفته است و این امر موجب می شود که بسیاری از اصطلاحات، زبانزدها و... در شمار مثل قرار گیرند. بنابراین گرچه رواج و شیوع شرط لازم یک مثل است، شرط کافی محسوب نمی شود.

ا، تیگی می گوید: یک مثل یک عبارت روشن و عامه پسند است که نویسنده ای ندارد؛ غالباً در زبان های مختلف شناخته شده است، در قالب جمله ای، یک قاعده، پند، یک حقیقت واقعی یا فرضی را به صورت کلی و موجز بیان می کند. ایده ای اصلی آن دارای اعتبار کلی است یا حداقل کسی که آن را به کار می برد، چنین فرض می کند. (ا، تیگی، ۱۹۷۹: ۶۴۵، به نقل از ([W.W.W.vein.library/http](http://www.vein.library/http)))

در این تعریف نیز ایجاز، دارا بودن محتوای اندرزی و اعتبار کلی مورد توجه قرار گرفته است

اما مهم ترین شرط آن، یعنی دارا بودن زمینه ای استعاری به فراموشی سپرده شده است. در این رویکرد نگاه پژوهشگران به تجربه ای عملی نیز دست یازیده اند:

با تشخیص ماهیت مورد بحث همه ی تعریف های کارشناسانه، ولفگانگ میدر، آزمایش های مفیدی انجام داده است؛ او از بیست و پنج نفر تحصیل کرده ی غیر متخصص، درخواست کرده است که تعریف های خود را از مثل روی یک تکه کاغذ یادداشت کنند. تعریف ترکیبی زیر بر اساس واژه هایی است که از چهار تا بیست بار در تعاریف گردآوری شده به کار رفته اند: یک مثل، عبارت، گفته، جمله، بیان یا اصطلاحی است عامیانه که شامل مواردی اعم از خرد، حقیقت، اصول اخلاقی، تجربه، درس و اندرزهایی درباره ی زندگی است که سینه به سینه به دست ما رسیده است. (مثل های بیرون از دوران ما نیستند: ۲۴، به نقل از:

[W.W.W.vein.library/http](http://www.vein.library/http))

در این تعریف نیز بر چند عامل مانند ایجاز، دارا بودن پیام اندرزی، دارا بودن اصول اخلاقی یا تجربه و عامیانه بودن آن تأکید شده است. اما این تعریف از چند جهت دارای اشکال است، زیرا: اولاً کنایات و اندرز گونه ها را در بر می گیرد نه امثال را، ثانیاً مثل ها همیشه عامیانه نیست؛ گاه عوام سازنده ی آن است و گاه خواص، ولی در هر دو صورت همه آن را به کار می برند.

بهمینار در این زمینه تعریف زیر را ارائه کرده است: «مثل جمله ای است مختصر، مشتمل بر تشبیه یا مضمون حکیمانه که به واسطه ی روانی الفاظ، روشنی معنی و لطافت ترکیب بین عامه مشهور شده و آن را بدون تغییر یا با تغییر جزئی در محاورات خود به کار می برند.» (بهمینار، ۱۳۶۹: یو)

حکمت معتقد است: «مثل، یک جمله ی مختصر به نظم یا نثر یا دستوری یا قاعده ای اخلاقی است که مورد تمثل خاص و عام شود، چنان که از فرط سادگی و روانی و کمال ایجاز، همگان آن را استشهاد نمایند.» (حکمت، ۱۳۶۱: ۴۸)

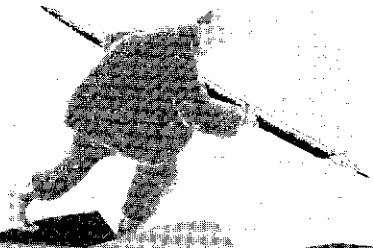
۴-۲-۲-۳-۲-۴ رویکرد استعاری

در این تعریف بر وجه استعاری مثل تأکید شده است:

واتینیک می گوید: [مثل] یک گفته ی مختصر و مفید در کاربرد معمول و مشخص یا یک جمله ی موجز است که اغلب به صورت استعاری و آهنگین به منظور بیان برخی حقایق به کار می رود که تجربه یا مشاهده ای که برای همگی آشناست آن را معین می کند. «(واتینیک، ۱۹۳۲، به نقل از [W.W.W.vein.library/http](http://www.vein.library/http))

به نظر می رسد این تعریف رها شدن از موضوع اولیه ی خود همان حذف مشبیه باشد و آن هم کاربرد بدون تغییر آن در نزد عامه ی مردم می باشد.

بارلی معتقد است: «یک مثل یک بیان اصولی اخلاقی یا جملات امری (الزام آور) محاوره ای به صورت نمونه های ثابت استعاری است که سروکار آن با روابط منطقی و پایه ای است.» (بارلی، ۱۹۷۲: ۷۴۱، به نقل از همان) زلهایم می گوید: مثل سخنی است برگرفته از زمینه ی اصلی یا مستقل، که مقبولیت عام پیدا کند و زبانزد شود؛ در نتیجه از موضوع اولیه ی خود [رها شود] و بی هیچ تغییر لفظی، در همه ی مواردی که مصداق آن تواند بود به کار رود و از معنایی که از مدال ظاهر عبارت است به معنایی مشابه انتقال یابد و به همین است دلیل که [مردم]



از توانایی انشزاعی اقوام بدوی خارج است.
(زلهایم، ۱۶: ۱۳۸۱)

داشتن زمینه‌ی استعاری: در هر مثلی وضعیت موجود، مشبه، و مثل به کار گرفته شده مشبه به است و با توجه به حذف مشبه و مرکب بودن آن، جنبه‌ی مثل پیدا کرده است و به صورت استعاره‌ی تمثیلیه بیان می‌شود. بنابراین می‌توان گفت هر مثلی استعاره‌ی تمثیلیه است ولی عکس آن صادق نیست.

رسیایی: هر مثلی باید از هرگونه حشوی پیراسته و به دور از هرگونه تعقید، پیچیدگی و چند پهلویی باشد.

داشتن زمینه‌ی اندرز یا حکمت‌آمیز: به طوری که بتوان آن را به عنوان حجت و دلیل به کار برد.

بدیهی است هیچ کدام از شرایط بالا به تنهایی تعریف مثل نیست. به عبارت دیگر هر یک از این موارد از شرایط لازم مثل محسوب می‌شوند. اما هیچ کدام شرط کافی نیستند؛ یعنی هر جمله‌ی کوتاه یا مشهور و یا استعاره‌ی تمثیلیه‌ای «مثل» محسوب نمی‌شود.

۳- حکمت

جملات حکمت‌آمیز کوتاه و رسای فراوانی وجود دارند که بر سر زبان‌ها افتاده و رایج شده‌اند اما به دلیل نداشتن زمینه‌ی استعاری، مثل شمرده نمی‌شوند. یعنی به دلیل این که مشابهتی بین مفهوم آن‌ها با وضع موجود دیده نمی‌شود، بهتر است آن‌ها را مثل گونه، زبانزد یا حکمت بنامیم که در جای خود در باره‌ی این الفاظ توضیح خواهیم داد.

با توجه به این که در زبان فارسی اغلب، واژه‌ی مثل را با حکمت به کار می‌برند و از آن به امثال و حکم نام می‌برند، به تعریف حکمت و تفاوت آن با امثال می‌پردازیم.

ندهند و اگر تغییر بدهند، جزئی و مختصر باشد، به طوری که به کل ترکیب و اصل معنی خللی وارد نیاید. (بهمنیار، یو: ۱۳۶۹)

دهخدا رایج بودن به معنی ظاهری آن را قبول ندارد و می‌گوید: این که در تعریف مثل می‌گویند «فاش للاستعمال» اگر مراد ظاهر آن باشد، غلط است، چه بسا می‌شود که یک مثل ناشنوده را بار اول، شخص می‌شنود، حتی تنها و بدون آن که در کلامی واقع شده باشد، و ذوق او می‌گوید این مثل است و گاهی در زبانی اجنبی دفعه‌ی نخست عبارتی را می‌شنود و فوراً می‌گوید این مثل است، در صورتی که در هر دو جا فاش بودن آن را نمی‌داند و نیز مثل، بار اول که گفته شده چرا متروک نمانده و به قدری گفته شده که «فاش للاستعمال» شده، پس چیزی در آن بوده که بی‌واسطه‌ی آن او را در تحت بیانی نمی‌توانم آورد. پس مراد گویندگان که می‌گویند «فاش للاستعمال» است باید این باشد که در خور فاش للاستعمال شدن است؛ یعنی آن لطیفه‌ی مثلی در آن هست که او را در خور فاش للاستعمال می‌کند. (دهخدا، نقل از دبیر سیاقی، ۲۵: ۱۳۷۰)

گرچه این نظر دهخدا تا حدودی درست است، یعنی برخی از استعاره‌های تمثیلیه قابلیت مثل شدن دارند، اما تا زمانی که بر سر زبان‌ها نیفتاده باشند، مثل محسوب نمی‌شوند.

زلهایم تحقق یک مثل را در گروه تکرار تجربه‌ی نسل‌ها می‌داند؛ معنی و مفهوم مثل زمانی تحقق می‌یابد که یکی از تجربه‌های زندگی که بارها برای نسل‌های پیاپی پیش آمده باشد، نمودار همه‌ی موارد مشابه دیگر شمرده شود، پس مثل یک تعبیر زبانی نیست که به صورت یک جمله‌ی تجربیدی، درست، در همه‌ی موارد به طور یکسان صادق باشد. زیرا این سبک فکری

مثل را به رغم بی‌اطلاعی از علل و عوامل پدیدآورنده‌ی آن بر زبان می‌راند. (زلهایم، ۱۵: ۱۳۸۱)

تعریف‌های این رویکرد به ویژه تعریف واتینیک کامل‌تر از تعریف رویکردهای دیگر است. زیرا ایجاز، آهنگین بودن، داشتن زمینه‌ی استعاری و بیان حقیقت با تجربه و مشاهده‌ای آشنا را بیان می‌کند و تنها عیب آن اشاره نکردن به عدم تغییر لفظی مثل است. زیرا امثال اغلب بدون کم‌ترین تغییر لفظی نزد عامه به کار می‌رود. بنابراین مبنای کار خود را بر اساس این رویکرد می‌گذاریم.

بنابراین می‌توان مثل را چنین تعریف کرد: مثل جمله‌ی کوتاه، رسا و اغلب آهنگینی است که به صورت استعاره‌ی تمثیلیه برای بیان حجت یا به کارگیری اندرز، اغلب بدون تغییر لفظی، شهرت یافته است.

این تعریف را می‌توان تعریف جامع و مانعی دانست؛ زیرا چند شرط زیر را هم زمان در برمی‌گیرد:

کوتاهی (ایجاز): موجز بودن کلام در این تعریف با دو واژه‌ی «جمله» و «کوتاه» نمایانده شده است. بدیهی است منظور از کوتاهی یک جمله پیراستن آن از حشو و زوائد و به تعبیر دیگر استفاده از حداقل واژگان است.

جمله بودن: استعاره می‌تواند به صورت واژه باشد یا جمله، اما مثل هیچ‌گاه در زبان فارسی به صورت واژه نیست بلکه همیشه جمله است و دست کم از یک جمله ساخته می‌شود.

شهرت و رواج آن: استاد احمد بهمنیار شهرت را چنین معرفی کرده است: «منظور از شهرت، آن است که عموماً آن را به یک صورت استعمال نموده و در الفاظ و ترکیب آن تغییری

بدیع یعقوب تفاوت‌های مثل و حکمت را چنین بیان می‌کند:

رواج: حکمت مانند مثل رایج نمی‌شود و شایع نمی‌گردد، در غیر این صورت مثل می‌شد. پس هر حکمتی مثل نیست بلکه تنها حکمتی مثل محسوب می‌شود که رایج باشد.

صدق نظر و درستی مضمون: حکمت مولود تجربه و عقل اندیشمند است و غالباً در هر زمان و مکانی تأیید می‌شود. اما مثل در بردارنده‌ی اندیشه‌ای استوار و رأیی محکم نیست و هر حکمتی هر گاه رواج یابد مثل است ولی هر مثلی حکمت رایج نیست.

مضمون فکری: حکمت اندیشه‌ای استوار یا فکری راستین است، تجربه آن را ثابت کرده و عقل آن را صیقل داده و هدف غایی آن پند و راهنمایی است اما مثل در بردارنده‌ی این فکر یا این رأی نیست. در این صورت تعبیری [تبدیل به] مثل می‌شود که برای تشبیه چیزی به چیزی یا توضیح فکری یا وصف حالتی یا امثال آن مثل زده شود یا این که مثل تبدیل به یک «عبارت تقلیدی» می‌شود که برای دعا، نفرین، خطاب، درود و امثال آن به کار می‌رود.

اساس: اساس مثل تشبیه است یعنی شبیه کردن مضرّب، به اصل آن، اما اساس در حکمت رساندن معنی است.

ایجاز: مثل موجز است اما حکمت ممکن است موجز باشد یا نباشد.

هدف: هدف اساسی مثل دلیل آوردن است اما هدف اساسی حکمت پند و راهنمایی است. (بدیع یعقوب، ۲۴: ۱۹۹۵)

سپس اضافه می‌کند: به رغم این تفاوت‌ها در بین مثل و حکمت، بسیاری از حکمت‌ها به خاطر شیوعشان به مثل تبدیل شده‌اند، همان طوری که تا زمانی که رواج حد فاصل حکمت و مثل باشد نمی‌توانیم بر برخی از حکمت‌ها داوری کنیم که آیا امثال‌اند یا غیر امثال. و تا زمانی که این رواج با مکان، زمان و

هر حکمتی را نمی‌توان مثل محسوب داشت زیرا بارزترین وجه مثل (جنبه‌ی تشبیه‌ی) در آن نیست. به عبارت دیگر فاقد وجه استعاری است. شاید به همین دلیل است که دهخدا یکی از معانی حکمت را «سخنانی در بردارنده‌ی پند و اندرز دانسته است: «الحکم یا کلمات قصار، مشتمل بر پند و اندرز و موعظت.»

به نظر می‌رسد زلهایم بهترین تعریف را از حکمت ارائه داده باشد. او در این باره چنین می‌گوید: «حکمت شامل هر چیزی است که به عادات و سنت‌ها و تدبیر و کلمات قصار و سخنان نغز مربوط می‌شود، حکم از تجربه‌های زندگی - یا لاقلاً برخی از آن‌ها - به صورت مستقیم و در قالب انتزاعی سخن می‌گوید.» (زلهایم، ۲۰: ۱۳۸۱)

۳-۲- فرق مثل و حکمت

همان‌طور که اشاره شد وجه اشتراک مثل با حکمت تنها در پند و اندرز آن است، حالا باید دید این دو چه تفاوت‌هایی با هم دارند.

امثال و حکم دهخدا، فاقد مقدمه است اما دهخدا در یادداشت‌های پراکنده‌ی خود چنین گفته است: مثل تشبیه معقول به محسوس است، در عبارتی کوتاه و فصیح، برای نیکو تصویر کردن معقول در ذهن یا تأثیری زیاده دادن به آن؛ و حکمت: عبارتی فصیح و قصیر باشد که حاوی قاعده‌ی طبیعی یا عقلی یا وضعی باشد و به تسامح عامه هر دو را مثل می‌گویند. مثال برای نوع اول: «آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم» معقول (مشبّه) مقصود حاصل متکلم است و محسوس (مشبّه به) آب در کوزه یا تشنه لبی است.

گاهی مثل و حکمت با هم ترکیب شوند، مانند «آواز سگان کم نکند رزق گدا را» منع مخالف را به آواز سگان و نفع خویش را به رزق گدا تشبیه کرده و از آن یک قاعده‌ی عقلی و حکمی خواسته که منع ناچیز، اثری در رسیدن به مقصود ندارد. (دهخدا، به نقل از دبیر سیاقی،

۳-۱- تعریف حکمت

حکمت واژه‌ای عربی است و در فرهنگ‌های عربی به معانی زیر آمده است: عدل، علم، صبر، بردباری، نبوت، قرآن، انجیل، زبور، دانش و دریافت حقیقت هر چیزی، قضاوت درست، رأی صائب، پند، مثل، علم پزشکی، تشخیص درست. (معلوف یسوعی، ذیل حکمت: ۱۳۷۷)

فرهنگ‌های فارسی نیز آن را چنین بیان کرده‌اند:

حکمت، به کسر اول و فتح ثالث (ع)، عدل، علم، حلم، نبوت. قرآن و انجیل و زبور، دانش دریافت هر چیز. در «بهار و عجم» نوشته است حکمت به معنی راست گفتاری و راست کرداری است. (پادشا، ذیل حکمت: ۱۳۳۵)

دانایی و درست کرداری، و نام علمی است که در آن بحث کرده شود به احوال اشیای موجودات خارجی چنان که هست و قیام به کارها چنان که باید، و بر دو قسم است، علمی و عملی (نفیسی، ذیل حکمت: ۱۳۳۴)

این تعریف، بیش‌تر یک تعریف فلسفی است، بنابراین از حیظه‌ی کار ما خارج است. «معین» نه معنی برای حکمت بیان کرده است:

۱- عدل، داد ۲- علم، دانش، دانایی ۳- حلم، بردباری ۴- راستی، درستی، صواب ۵- کلام موافق حق ۶- پند، اندرز ۷- معرفت حقایق اشیا به قدر طاقت بشری، فلسفه ۸- انجام دادن فعلی که پسندیده باشد ۹- اقتدا به خالق در عبادات به قدر قدرت. (معین، ذیل حکمت: ۱۳۷۱)

به نظر می‌رسد از نظر لغوی تنها معنی مشترک بین حکمت و مثل، «اندرز» است و شاید جنبه‌ی تعلیمی مشترک هر دو و کوناه‌ی روانی، جملات حکمت‌آمیز و مثل را در یک ردیف قرار داده باشد. در هر مثلی حکمتی موجود است اما

اشخاص مرتبط باشد، معیارهای دقیقی برای این گفته یافت نمی شود که این حکمت رایج است یا غیر رایج.

اظهار نظر اخیر درست نیست زیرا وجه تمایز مثل و حکمت، استعاری بودن آن است نه رواج، زیرا بسیاری از عبارات های تکراری روزانه نیز چون صبح به خیر، شب به خیر، ارادتمند شما و نمونه هایی از این دست بسیار رایج اند. در حالی که به دلیل نداشتن زمینه استعاری مثل محسوب نمی شوند. یا بسیاری از جملات مانند همسایه برادر نشود، ضرر آدم کارکن کار نکردن است، و امثال آن، جملات حکمت آمیزی هستند که بر سر زبان ها جاری شده اما به دلیل نداشتن زمینه استعاری (تشبیه وضع موجود به وضعیت مندرج در مثل و حذف مشبه) مثل محسوب نمی شوند.

۴- مثل نما

با توجه به این که تاکنون تعریف جامع و مانعی از مثل نداشته ایم، بسیاری از کنایات، اندرزها، حکمت عامه و... نیز به نام امثال در کتاب ها جای گرفته و در میان مردم رواج یافته است. به همین دلیل به نظر می رسد بهتر باشد این گونه موارد را «مثل نما» بنامیم تا با این تعریف مرز آن ها با مثل به درستی روشن شود: مثل نماها جملات کوتاه غیراستعاری و اغلب شیوایی هستند که به دلیل دارا بودن محتوای عام و کلی بر سر زبان ها افتاده و تاکنون به غلط آن ها را در ردیف امثال قرار داده اند؛ اما هیچ کدام به دلیل نداشتن وجه استعاری، مثل محسوب نمی شوند؛ به همین دلیل بهتر است آن ها را «مثل نما» بنامیم. مثل نماها شامل کنایات، اصطلاحات، حکمت عامه و اندرزهای رایج اند:

۴-۱- کنایه

در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح ذکر جمله یا عبارتی است که مراد

گوینده معنای ظاهری آن نباشد، اما قرینه ی صارفه ای که ما را از معنای ظاهری متوجه معنای باطنی کند وجود نداشته باشد. پس کنایه ذکر مطلبی و دریافت مطلب دیگر است... مثلاً در جمله ی «در خانه اش همیشه باز است» مراد این است که او مهمان نواز و بخشنده است، زیرا یکی از لوازم مهمان نواز بودن این است که در خانه ی شخص بر روی مردم باز باشد. (شمیسا، ۱۲۵: ۱۳۷۳)

کزازی نیز کنایه را چنین تعریف کرده است: ساختار کنایه بر بایستگی (التزام) استوار شده است. سخنور اگر بایسته ی (لازم) چیزی را در سخن بیاورد، و از آن بایسته، خود آن چیز را بخواهد کنایه ای را به کار گرفته است. در کنایه معنای بایسته یا به سخن دیگر معنای راستین کنایه نیز پذیرفتنی و رواست، این معنا نیز می تواند خواست سخنور باشد. (کزازی، ۱۵۷: ۱۳۶۴)

پیشینیان کنایه را از نظر وضوح و خفا و قلت و کثرت واسطه ها به سه دسته تقسیم کرده اند: ۴-۱-۱- تلویح: وسائط میان لازم و ملزوم متعدد باشد و این امر معمولاً فهم معنای کنایه را دشوار می کند. در کتاب های سنتی به ویژه کتاب های عربی بیان کنایاتی چون کثیر الرماد، مهزول الفصیل، جبان الکلب و... ذکر شده است. به عنوان مثال کثیر الرماد به معنی پخت و پز زیاد است، پخت و پز فراوان نشانه ی مصرف زیاد غذا و آن هم نشانه ی وجود مهمانانی در خانه ی آن یک نفر است و در نتیجه بر بخشندگی آن فرد دلالت دارد.

۴-۱-۲- ایما: در این نوع کنایه، وسائط بین لازم و ملزوم اندک است و ارتباط بین معنی اول و دوم آشکار است. این نوع کنایه هنوز هم به کار می رود و رایج ترین نوع کنایه محسوب می شود. مانند: رخت برپستن کنایه از آماده ی سفرگشتن، دست شستن از کاری: کنایه از ترک آن کار، کمربستن کنایه از آماده شدن برای کاری و...

۴-۱-۳- رمز: در این نوع کنایه به دلیل آشکار نبودن وسائط بین معنی اول و دوم انتقال از معنی ظاهر به باطن دشوار و گاه غیر ممکن است. قسمتی از این دشواری مربوط به تغییر ساختار فکری مردم است. مثلاً درازی قد در معنی نادان بودن، ناخن خشک به معنی خسیس بودن و... ۴-۱-۴- تعریض: تعریض جمله یا عبارتی است که برای هشدار، نکوهش یا تمسخر کسی به کار می رود. کنایات در زبان فارسی بسیارند، اما در برخی از آن ها به دلیل ایجاز، رسایی و... بیش از انواع دیگر آن در میان مردم رواج یافته و همین امر موجب شده پدید آورندگان کتاب های امثال، آن ها را در ردیف مثل قرار دهند. دلیل دیگر نبودن تعریفی جامع و مانع برای مثل بوده است. کنایه های زیر از این نمونه اند:

با پنبه سر بریدن، کارد به استخوان رسیدن، نفس تازه کردن، کلاه احمد را بر سر محمود گذاشتن، گاو پیشانی سفید، از بی کفنی زنده بودن، قافیه تنگ شدن، از خر شیطان پایین آمدن، دم شتر به زمین رسیدن، موی دماغ کسی شدن، غزل خداحافظی خواندن، هفت کفن پوسانیدن و...

چنین مواردی در میان امثال فارسی بسیار زیاد است.

معنی کنایی برخی از آن ها امروزه به سادگی فهمیده می شود مانند: رخت برپستن، کنایه از آماده ی سفرگشتن، ولی برخی با اندکی دقت قابل درک اند؛ مانند: دم شتر به زمین آمدن که کنایه از انجام کاری با زحمت و سختی زیاد است. شکوری زاده بلوری (شکوری زاده بلوری: ۱۳۸۰) برخی از کنایات زیر را که به صورت جمله ای خبری بیان شده در کتاب خود به عنوان مثل ذکر کرده است؛ مانند:

دنیا را هر طور بگیری می گذرد (کنایه از این که سخت نگیری)، خنده هم دل خوش می خواهد



(کنایه از غمگین بودن) سخن حق تلخ است (کنایه از حق بودن سخن بیان شده)، مرد را در سخن شناسند (کنایه از این که سخن بگو)، محبت دو سر دارد، دست تصرف قوی است، زبان گوشت است به هر طرف بچرخانی می چرخد، نان دادن کار مردان است، قرض مراض محبت است، مادر نسوخت، مادر اندر سوخت (طعنه است)، مردم عقلشان به چشمشان است (کنایه از این که ظاهر ت باید مردم پسند باشد)، کار عار نیست، کاشکی را کاشتند سبز نشد، دنیا هزار رو دارد، دنیا دون پرور است (کنایه از این که نباید به دنیا دل بست)، دنیا میدان جنگ است، یک سر است و هزار سودا، دزد رحمت نکند، دزد که دیده است رحیم؟ (کنایه از این که مواظب باشد و به دزد اعتماد مکن) ... (شکورزی زاده ی بلوری، ۱۳۸۱)

ابریشمی بدون اشاره به کنایه بودن مفهوم این گونه موارد، آن‌ها را اصطلاحات «مثل گونه» نامیده است. ژرف ساخت بیش تر این کنایات پند و اندرز است و این هم یکی از وجوه اشتراک آن‌ها با مثل است. (ابریشمی، ۱۰: ۱۳۷۶)

کنایات، محصول شرایط زمان و مکان خود هستند، به همین دلیل هم چون انسان‌ها دارای تولد و مرگ هستند. برخی از کنایات به دلیل تغییر شرایط زمانی و مکانی به فراموشی سپرده شده‌اند و این همان مرگ کنایات است. مثلاً امروزه دیگر کسی برای بلندی قد، کنایه‌ی «دراز بودن بند شمشیر» را به کار نمی برد. چون زمان استفاده از شمشیر به سرآمده است. یا به دلیل تغییر بینش مردم دیگر کسی شخص احمق را «عریض الفقا» نمی خواند، چون دیگر کسی پیوند بین پهن بودن پشت گردن کسی و حماقت او را باور ندارد. همان گونه که برخی از کنایات بر اثر تغییر شرایط زندگی فراموش می شوند، با شرایط جدید نیز کنایات تازه‌ای پیدا می شوند.

۴-۲- تشبیهات

طبیعت زبان ایجاب می کند که گویندگان آن برای تفهیم بهتر مطالب از ترفندهای ادبی مانند تشبیه، کنایه، استعاره، مجاز و... استفاده کنند. یکی از این موارد تشبیه است.

یار محمدی تشبیه را مربوط به همه‌ی زبان‌ها می داند و کاربرد آن را فهم بهتر مطلب بیان کرده است: استفاده از روند تشبیه کردن مفاهیم به چیزهای دیگر از قبیل سنگ و گیاه، حیوان و انسان جزو ناموس تمام زبان‌های دنیاست. مغز آدمی چنین عمل می کند. البته عده‌ی معدودی از این تشبیهات و استعارات جنبه‌ی کلاسیک پیدا می کنند و وارد زبان ادب و شعر می شوند. طبیعی است که وقتی به جای جمله‌ی «گونه‌ی او سرخ است» بگوییم «گونه‌ی او مانند خون است.» مطلب آسان تر فهمیده می شود. بنابراین نمادها و رموزها همیشه برای اختصاصی کردن مطلب نیستند، بلکه اغلب - یا حداقل در آغاز- به منظور رسایی مطلب به کار گرفته می شوند.

به تعبیر بعضی زبان‌شناسان کل زبان چیزی جز تشبیه و استعاره نیست و به همین ترتیب کل زبان سمبولیک است. منتها مهم این است که فرهنگ‌ها و مردمان مختلف به صورت‌های متفاوت از این روند استفاده می کنند. مثلاً در فارسی وقتی می‌گوییم «فلان شخص مانند گاو است.» یعنی «احمق» است ولی همین تعبیر در انگلیسی «او قوی و پیروز است» معنی می دهد. (یار محمدی، ۱۷: ۱۳۷۲) تشبیه، جزئی از بافت مجازی زبان است. برخی از تشبیهات به دلیل داشتن وجه شبه قوی تر، بیش تر بر سر زبان‌ها افتاده و زیانزد (مشهور) شده‌اند و همین امر موجب شده برخی از گردآورندگان امثال آن‌ها را نیز جزو امثال بیان کنند.

شکورزی زاده ی بلوری (۱۳۸۰) تنها دو مورد

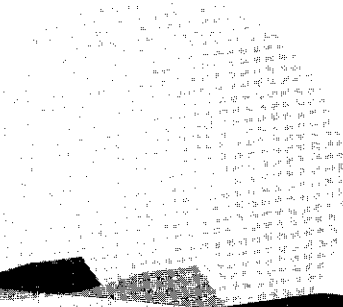
از این تشبیهات را ذکر کرده که عبارت‌اند از: مثل قرآن طاقچه‌ی یهودی‌ها، مثل مصحف در خانه‌ی زندیق است، که در هر دو، وجه شبه‌ی قدر بودن است و این امر بیانگر این نکته است که ایشان متوجه غیر مثل بودن آن‌ها گشته بود. اما دهخدا (ج ۳: ۱۳۵۲) ۱۱۶۰ مورد از این تشبیهات را به عنوان مثل ذکر کرده است. موارد زیر نمونه‌ای از این‌هاست:

مثل آب: یعنی آموختن مطلبی به خوبی، مثل آتش پاره: جلد و چابک، مثل اشک چشم، آب یا روغنی صاف، مثل بچه‌ی آدم: مؤدب، بی هیاهو، مثل بچه‌ها: زودرنج، زودآستی، مثل تیر از شست، مثل تیر از کمان: نهایت راست، بر طبق آرزو، با کمال سرعت، رفتنی بی بازگشت، مثل چوب: خشک، بی حرکت، مثل خر: نادان، بردبار، مثل خروس جنگی: هنگامه جو، غوغا طلب، مثل سنگ پا: درشت، زبر و خشن، بی شرم، مثل طوق لعنت: جزء جدانشدنی چیزی شدن، مثل قند: لبی شکرین، میوه‌ای شیرین، مثل قوچ: جنگی، مثل کاسه‌ی خون: چشمی سخت سرخ شده، مثل قیر: سیاه، چسبنده، مثل مار: برخورد پیچیدن و...، مثل مارگزیده: برخورد پیچان، مثل موم: سخت نرم و....

دهخدا این موارد را تشبیه مثلی نامیده است. (دبیر سیاقی، ۲۷: ۱۳۷۳)

۴-۳- باورها یا حکمت عامه

منظور از این گونه موارد جمله‌های کوتاهی هستند که ژرف ساخت آن‌ها را باوری از باورهای عامیانه تشکیل می دهد و بزرگ‌ترین وجه اشتراک آن‌ها با مثل در جنبه‌ی تعلیمی آن‌هاست. رسایی، روانی، ایجاز و شیوع در درجه‌ی دوم اهمیت



۴-۴- کلمات قصار (پند و اندرز)

برخی از اندرزها به دلیل ایجاز، شیوایی، داشتن زمینه طنز یا محتوا و زمینه مناسب آن بیش تر رایج شده‌اند. این نوع اندرزها گونه‌ی دیگری از «مثل نما» هستند. و به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۴-۴-۱- اندرزهای عوام

این اندرزها غالباً به صورت نثر است و به صورتی ساده و اغلب دور از وزن و انسجام ادبی و عاری از آرایه‌های ادبی به کار می‌روند، مانند: آهسته بیا، آهسته برو که گریه ساخت نزنند؛ در دنیا یک خوبی می‌ماند و یک بدی؛ ضرر آدم کارکن کار نکردن است؛ یکی بگو، دو تا بشنو؛ همسایه برادر نشود؛ دل سفره نیست که آدم پیش همه کس باز کند؛ مال خودت را محکم نگهدار، همسایه را دزد بگیر؛ سگ با دمش زیر پایش را جاروب می‌کند؛ (یعنی شما چرا در نظافت خانه و مسکن خود کوتاهی می‌کنید.)؛ آژمند همیشه نیازمند است؛ در دعوا دستی هم برای آشتی نگه دار؛ خوبی هرگز گم نمی‌شود؛ خوبی کن تا خوبی بینی؛ خواستن توانستن است؛ غم مخور که دنیا کلکه، قربده که چرخ و فلکه؛ یعنی غم دنیا را نباید خورد، باید خندید و شادی کرد و شاد زیست. کم بخور همیشه بخور، کم بخور پدر حکیم را در آر، راست برو پدر حاکم را در آر؛ مالت را خوار کن تا خودت عزیز شوی؛ نه سیربخور نه کندر بسوزان؛ یا تیز مده، عود مسوزان با، نمی‌توانی ورجهی، فروجه؛ نمک خوردی نمکدان را مشکن؛ سر بز آهنگر را ببرید تا چشم خرس برسد و...

۴-۴-۲- اندرزهای خواص: برخی از اندرزها مربوط به طبقات تحصیل کرده (خواص) است و شاعران و نویسندگان یا در یک تعبیر، ادیبان سازندگان و رواج دهندگان آن‌ها هستند. این اندرزها بیش تر منظوم‌اند و در قالب یک

دلالت می‌کند اما معنی آن مبین این باور ایرانیان باستان است که طرف چپ را اهریمنی و سمت راست را اهورایی می‌دانستند. موارد زیر نمونه‌های دیگری از حکمت عامه هستند که شکوری زاده بلوری (۱۳۸۰) آن‌ها را تحت عنوان مثل ذکر کرده است:

خواب تلخ است در آن خانه که بیماری هست؛ بیماری به که بیمار داری؛ غریبه را بکشی غریبه است، قامت بلند نشان حماقت است؛ یکی یکدانه یا خل می‌شود یا دیوانه؛ مرد دوزنه دم خوش نمی‌زنه، یا جای مرد دوزنه در مسجد است؛ قربان دست بسیار هم در خوردن هم در کار؛ سر بی‌گناه پای دار می‌رود اما بالای دار نمی‌رود؛ سال که رسید به پنجا، از کار می‌افته چند جا؛ وصلت با قوم و خویش معامله با بیگانه، بخند تا دنیا به تو بخندد؛ وای به خونی که یک شب از آن بگذرد (اشاره به لزوم انتقام سریع)، مادر شوهر ماره بچه‌اش مارمولک؛ خواهر شوهر خاره بچه‌اش خار خاسک، یا مادر شوهر عقرب زیر فرش است؛ موی بلند دم خره سرخ و سفید چغندر (دریاره‌ی آرایش زنان و موی بلند پسرها گفته می‌شود)، کار جوانمرد به مو می‌رسد اما پاره نمی‌شود، پشه را به لاغریش نگاه نکن، برو تو بحر نیشش؛ یعنی، به ظاهر افراد نباید قضاوت کرد، چه بسا آدم ضعیف جثه و نحیف اندام در باطن، شرارت پیشه و بدکردار باشد. خنده بادبزن دل است؛ مهمان ناخوانده از کیسه‌ی خود می‌خورد؛ از ناچاری زیر دم خورا هم می‌بوسند؛ نامرد همیشه زند لاف مردی؛ آدم طعمکار رنگش زرد است؛ پیری است و هزار عیب و...

بسیاری از حکمت‌های عامه ژرف ساخت کنایی دارند و می‌توان آن‌ها را کنایه محسوب کرد؛ به عنوان مثال وقتی به کسی می‌گوییم پیری است و هزار عیب به تعریض، پیری او را گوشزد کرده‌ایم.

قرار دارند. مانند طعمکار رنگش زرد است یا قامت بلند نشان حماقت است، یا یکی یکدونه یا خل می‌شه یا دیوونه.

۴-۳-۱- فرق مثل با حکمت عامه

بزرگ‌ترین وجه تمایز مثل با باورها و حکمت عامه در استعاره بودن مثل آن است که حکمت عامه فاقد آن است. علاوه بر این، مثل را می‌توان در موقعیت‌های گوناگون به کار برد، در حالی که باورها و حکمت عامه تنها در یک موقعیت به کار می‌روند. به عبارت دیگر می‌توان یک مثل را در هر وضعیت مشابه موارد مندرج در مثل، به کاربرد ولی باورهای عامیانه تنها برای یک مورد خاص به کار می‌روند. به عنوان مثال، معنی مثل «آب در هاون کوبیدن»، کار بیهوده کردن است. یعنی کار بیهوده کردن مثبه به آب در هاون کوبیدن مثبه است و به دلیل حذف مثبه به و داشتن زمینه‌ی تمثیلی به صورت استعاره‌ی تمثیلیه درآمده است. نوع کار بیهوده تعیین نشده است، بنابراین می‌توان صدها هزار نوع کار بیهوده را مثبه قرار داد و برای همه‌ی آن‌ها مثل «آب در هاون کوبیدن» را بیان کرد؛ در حالی که در باورهای عامیانه چنین کاری میسر نیست. مثلاً جمله‌ی «مادر زنت دوست داشت» تنها زمانی به کار می‌رود که فردی سرزده به جایی رفته که غذایی لذیذ پخته باشند؛ بنابراین تنها برای یک موقعیت خاص به کار می‌رود. موارد زیر نیز از مصادیق حکمت عامه محسوب می‌شود:

آدم سنگ باشد کوچک خانه نباشد، تر و خشک با هم می‌سوزند، آدم بیکار یا دزد می‌شود یا بیمار، تا با چشم راست بتوان دید با چشم چپ نباید نگریست. گرچه رو ساخت این حکمت اخیر بر نگریستن به چشم خوش بینی نسبت به امور

می گویند. بدین ترتیب تمثیل داستانی صورت گسترده و تفصیلی استعاره‌ی تمثیلی است. چنان که در برخی از کتب جدید بلاغی فرنگی هم Extended metaphor یعنی استعاره‌ی گسترده به کار رفته است.

حکایت تمثیلی در ادبیات قدیم ما فراوان است مثل حکایاتی که عرفا به کار می‌برند؛ مثلاً مولانا در مثنوی آورده است یا عطار در منطق الطیر و ...

۱-۲-۴-۶- تمثیل حیوانی

هرگاه حکایت از زبان حیوانات و نباتات و احجار و امثال آن اخذ شود، که وقوع آن حکایت در خارج محال باشد، آن را به عربی تمثیل و یا مثل و به فرانسه Fable گویند. (حکمت، ۱۳۶۱: ۴)

تمثیل غیرحیوانی دو دسته است:

۱-۱-۲-۴-۶- پارابل Parable یا مثل گویی

(مثل گذاردن)

پارابل روایت کوتاهی است که در آن شباهت‌های جزء به جزء بسیاری با یک اصل اخلاقی یا مذهبی یا عرفانی وجود دارد و از این رو معمولاً از زبان پیامبران و عارفان و مردان بزرگ شنیده شده است ...

۱-۲-۴-۶- اگز مپلوم Exemplum یا

داستان- مثال (مثال داستانی)

شمیسا اگز مپلوم را این گونه معرفی کرده است: اگز مپلوم داستان کوتاهی است که شهرت بسیار داشته باشد و شنونده به محض شنیدن تمام آن و حتی قسمتی از آن فوراً متوجه مشبه یا منظور باطنی گوینده و یک نتیجه‌ی اخلاقی شود. مثل داستان خرسی که می‌خواست زنبور یا مگس را از چهره‌ی دوست و صاحب خود که خوابیده بود، دور کند و لذا سنگ کلانسی را به سوی چهره‌ی صاحبش رها کرد و او را کشت. این داستان فوراً ما را به یاد این اصل می‌اندازد که: «دشمن دانا به از نادان دوست.»

هستند. (شمیسا، ۹۰: ۱۳۷۳)

هاشمی بک مثل را استعاره تمثیلیه‌ی رایج می‌داند: «هرگاه استعاره‌ی تمثیلیه روح یابد و شایع گردد و کاربرد آن بسیار گردد، مثل می‌شود.» (هاشمی بک، ۲۹۴: ۱۳۷۷)

در این که هر مثلی استعاره‌ی تمثیلیه است شکی نیست اما عکس آن صادق نیست یعنی استعاره‌ی تمثیلیه بودن، به تنهایی مطرح نیست بلکه باید بر سر زبان‌ها افتاده باشد و مردم آن را به کار ببرند. در این صورت مثل خواهد شد. «و از همین طریق بسیاری از گفته‌ها و سروده‌های بزرگان ادب فارسی چون فردوسی، مولانا، سعدی و ... به صورت مثل درآمده‌اند. گلستان سعدی یکی از منابع ارزشمند این گونه مثل هاست که در آن‌ها سعدی یا به نظم مثل‌های رایج بین مردم پرداخته و یا گفته‌ها و سروده‌ها، خود بعداً صورت مثل یافته‌اند.

۲-۴-۶- تمثیل

شمیسا تمثیل را چنین تعریف کرده است: تمثیل (Allegory) حاصل یک ارتباط دوگانه بین مشبه و مشبه‌به (= مثل) است. در تمثیل هم اصل بر این است که فقط مشبه‌به ذکر شود و از آن متوجه مشبه می‌شویم. اما گاهی ممکن است مشبه هم ذکر شود: مثل کسانی که فقط به دنیا چسبیده‌اند مثل کسانی است که در رهگذر سیل خانه می‌سازند. در این صورت هم از مشبه و هم از مشبه‌به امر کلی تری را استنباط می‌کنیم: کسانی که به امور حقیر و ناپایدار مشغول‌اند و عاقبت را نمی‌بینند و از کار خود بهره‌ای نمی‌برند. (شمیسا، ۱۰۵: ۱۳۷۳)

در قرآن و متون نثر ادبی کلاسیک چون کلیله و دمنه، مرزبان‌نامه، گلستان و غیره از این گونه تمثیل‌ها فراوان به چشم می‌خورد.

شمیسا در گزیده‌ی منطق الطیر عطار (۱۰-۱۲: ۱۳۷۳) معتقد است که مشبه در تمثیل باید حکایت یا داستانی باشد: اگر مشبه‌به حکایت یا داستانی باشد به آن حکایت یا داستان، تمثیل

و فارسی) و با توجه به این که اصلی‌ترین وجه تمایز امثال از زبانزدها، اصطلاحات، حکمت عامه و ... استعاره‌ی بودن آن‌هاست و از آن‌جا که ژرف ساخت هر استعاره‌ای تشبیه است، برای شناخت بهتر مثل، لازم است به چند اصطلاح اشاره کنیم:

۶-۴- اصطلاحات نزدیک به مثل

۱-۴-۶- تشبیه تمثیل

شمیسا تشبیه تمثیل را چنین تعریف کرده است: «تشبیه تمثیل، تشبیه‌ای است که مشبه‌به آن جنبه‌ی مثل یا حکایت داشته باشد. همواره مشبه امری معقول و مرکب است که برای توضیح و تبیین آن مشبه‌بھی مرکب و محسوب ذکر می‌کنند. به عبارت دیگر امری معنوی را با حکایت گونه‌ای مادی توضیح می‌دهند.» (شمیسا، ۵۸: ۱۳۷۳). کزازی نیز در این باره معتقد است: «استعاره‌ی تمثیلیه: استعاره‌ی آمیغی (مرکب) که آن را استعاره‌ی تمثیلی نیز می‌نامند، استعاره‌ای است که در آن، مستعار جمله است نه واژه.» (کزازی، ۱۲۰: ۱۳۶۸)

شمیسا این نوع استعاره را استعاره‌ی مرکب نیز خوانده است: استعاره‌ی مرکب، استعاره‌ی در جمله است؛ یعنی، با مشبه‌بھی سروکار داریم که جمله است، جمله‌ای که در معنای حقیقی خود به کار رفته و به علاقه‌ی شباهت معنای دیگری را افاده می‌کند:

تیرباران سحر دارم سپر چون نفلکند

این کهن گرگ خشن بارانی از غوغای من

(خاقانی)

که تیرباران سحر کردن استعاره از آه کشیدن است. از آنجا که استعاره‌ی مرکب معمولاً جنبه‌ی ارسال المثل یا ضرب المثل دارد به آن «استعاره‌ی تمثیلیه» نیز می‌گویند. مانند «آب در هاون کوبیدن»، یا «تکیه بر آب زدن» یا «مهتاب به گز پیمودن» یا «خورشید به گل اندودن» که همه استعاره از عمل لغو و فعل عبث و ناممکن

(شمیسا، ۱۰۷: ۱۳۷۳)

ابریشمی مثل های رایج در زبان فارسی را به هشت دسته تقسیم کرده و داستان - مثال (Exemplum) را به عنوان مثل های داستان دار نام می برد. (ابریشمی، ۱۴: ۱۳۷۶)

۲-۲-۴- فرق تمثیل با استعاره ی تمثیلیه

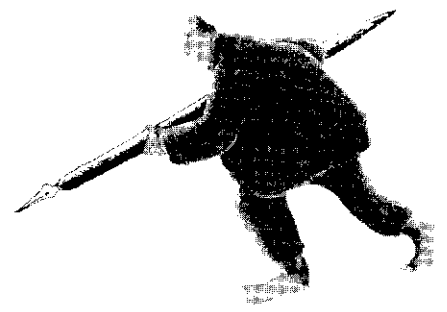
همان طور که قبلاً اشاره شد در «استعاره ی تمثیلیه، لفظ مستعار در یک جمله یا عبارت است، ولی در تمثیل، مشبه به حکایت یا داستان است. به همین دلیل تمثیل گسترده تر از استعاره ی تمثیلی است.

۳-۳-۴- نماد (symbol)

یونگ نماد را این گونه معرفی می کند: «نماد اصطلاح، نام یا حتی تصویری است که نماینده ی چیزی آشنا در زندگی هر روزه ی ماست و مهم تر از آن نماینده ی معنا یا معنایی پنهانی و ضمنی است.» (به نقل از احمدی، ۳۷۰: ۱۳۷۵)

نوروزی درباره ی نماد چنین می گوید: سمبل را در فارسی «نماد» گویند، نماد، در اصل، مشبه به یا استعاره ی آشکاری بوده است، اما به دلیل برجستگی خاص و دل پذیری ویژه ای، زیانزد خاص و عام شده و برای اشاره به امر یا اموری ویژگی یافته است.

نماد برخلاف برخی از تشبیهات و استعاره ها که در اثر کاربرد زیاد، کارشان به ابتدال می کشد،



کاربرد فراوان، ارزش و اعتبار آن را نمی کاهد، بلکه آن را به وجهی آشکار به صورت نمادی روشن برای اشاره به یک یا چند مفهوم نزدیک به هم در می آورد.

مثلاً در ادبیات عرفانی «آینه» نمادی است برای دل بیدار و روشن و رازدار عارف، این امر، در ابتدای امر، قطعاً به صورت مشبه به در جمله ای و یا استعاره ای آشکار در عبارتی بوده است مانند این عبارت «فلان، دلی پاک و روشن چون آینه دارد.» «سرانجام با قبول همگان و تکرار بسیار، «آینه» نماد دل و دنیای درون شده است. پاره ای از نمادهای عام در زبان فارسی به قرار ذیل است:

طوطی: سخن گوی نادان و در ادبیات عرفانی، جان و نفس ناطقه ی انسان
ایوب: نماد صبر و حلم و شکیبایی
عیسی: نماد روح انسان و معنویت
شیر: نماد زور و پیروزی
گرگ: نماد درنده خوئی و خونریزی
روبه: نماد مکر و حيله گری و نیرنگ سازی
و (نوروزی، ۴۸۸-۴۸۷: ۱۳۷۶)...

۱-۳-۴- فرق تمثیل با نماد

شمیسا نماد را مربوط به «مفردات» و تمثیل را مربوط به «ارتباط بین دو کلی» می داند و در این باره چنین می گوید: نماد در مفردات و اجزاست حال آن که تمثیل ارتباط بین دو کلی (کلام) است از این رو تمثیل، گسترده تر از نماد است. هر اثر تمثیلی تا حدودی نمادین هم هست اما شباهت آن ها این است که هم تمثیل و هم نماد علاوه بر معنای ظاهری خود، به معنای دیگر هم دلالت دارند. در هر دو مورد، قرائن، معنوی و عقلی است. (شمیسا، ۱۲: ۱۳۷۳)

۴-۴-۴- ضرب المثل

بسیاری از مردم، مثل را ضرب المثل می خوانند؟ «علی اصغر حکمت» دلیل به کارگیری این واژه را چنین بیان کرده است: ضرب المثل از دو واژه ی ضرب (زدن، بیان کردن) و «مثل» تشکیل شده است. کلمه ی

«ضرب» در مورد مثل به معنی ایقاع و بیان آن است و این کلمه را برای زدن مثل از آن جا گرفته اند که تأثیر نفسانی و انفعال و هیجانی که از آن در خاطر حاصل می شود، مثل آن است که در گوش شنونده ی سخن را بکوبند، چنان که اثر آن در قلب وی نفوذ کند و به اعمال روح او درون گردد. (حکمت، ۴۸: ۱۳۷۳)

اگر چنین بود نبایستی اصطلاح ضرب المثل را به جای مثل به کار برد، زیرا مطابق این تعریف ضرب المثل به معنی بیان مثل است نه خود مثل؛ اما عسکری (ج ۱، ۷: ۱۳۸۴) کلمه ی ضرب را در ترکیب ضرب المثل به معنی حرکت مثل می داند.

۵-۶-۴- ارسال المثل

این اصطلاح، مربوط به بدیع است. رادویانی (۸۴: ۱۹۴۹) در کتاب ترجمان البلاغه که از نخستین کتاب های علم بدیع پارسی است این امر را نشانه ی بلاغت می شمارد: «یکی از جمله ی بلاغت آن است کی (که) شاعر اندر بیت حکمتی گوید، آن را به راه مثل بود، شهید گوید:

عذر با همت تو نتوان خواست

پیش تو خامش و زبان کوتاه

همت شیر از آن بلندتر است

که دل آزار باشد از روباه»

وطواط (۵۵۵۶: ۱۳۶۲) نیز تعریفی شبیه به تعریف رادویانی دارد: «این صنعت چنان بود کی (که) شاعر در بیت مثل آرد و مثال از شعر فارسی، بلمعانی رازی گوید:

نادیده روزگارم، از آن کاردان نی ام

آری به روزگار شود مرد کاردان»

شمس قیس رازی (۲۹۵: ۱۳۷۳) و رضا قلی خان هدایت (۲۶: ۲۵۳۵) نیز همین تعریف را بیان کرده اند.

۶-۶-۴- ارسال المثلین

آوردن دو مثل در یک بیت می باشد. شمس قیس رازی اشاره ای به این آرایه نکرده است اما رشیدالدین وطواط (۵۶: ۱۳۶۲) و رضاقلی خان هدایت (۲۸: ۲۵۳۵) آن را با همین تعریف بیان کرده و بیت زیر را نیز به عنوان شاهد ذکر کرده اند:

نه هر که تیغی دارد به حرب باید رفت
نه هر که دارد تریاک زهر باید خورد
(ابوالفتح بستی)

۵- فایده‌ی مثل

مثل یکی از جلوه‌های فرهنگ عامه و آینه‌ی افکار، عادات و فرهنگ مردم یک جامعه در طول زمان است. «مثل یکی از قدیمی‌ترین ادبیات بشر است. انسان پیش از آن که شعر بگوید و قبل از آن که خط بنویسد، اختراع مثل نموده و در محاورات خود به کار برده است. (ولک، ۱۳۷، ۱۳۸۰)

«امثال بیانگر فلسفه‌ی زندگی، انعکاس آزمون جهان و ثمره‌ی شیوا سخنی بلیغان است که نیاکان ما از هزاران سال پیش به عنوان بخشی از انواع ادبی فلکلور، برای ما به میراث گذاشته‌اند تا آینه‌ی تمام‌نمای [شناخت] خود گردانیم.» (خال، ۴: ۱۹۷۱)

«یکی از فواید مطالعه‌ی امثال هر قوم، مطلع شدن بر بعضی وقایع تاریخی و حکایات و افسانه‌های ملی و عادات و عقاید و هم‌آمیزی است که مربوط یا مخصوص بدان قوم است. مثل علاوه بر ضبط و حفظ بعضی از وقایع تاریخی و افسانه‌ها و حکایات، مقداری از لغات و اصطلاحات زبان را هم ضبط و در انجام این خدمت با شعر همکاری می‌کند.» (بهمینیار، یغما، ش ۱، ۴)

«امثال مانند آینه‌ای هستند که مظاهر طبیعت را از همه‌ی جوانب منعکس می‌کنند. در این امثال آسمان صاف، شب و روز و آن چه در آن‌ها پدید می‌آیند، از خورشید و ماه و خشم طبیعت و حتی ریزش سیلاب‌های خروشان را مشاهده می‌کنیم.» (صینی و...، م: ۱۹۹۲)

«وقتی که امثال... یک ملت را به دقت مطالعه و در نکات و دقائق آن تأمل کنید، طوری بر طرز زندگانی اجتماعی، درجه‌ی تربیت، پایه‌ی ترقی و تنزل، رسوم و عقاید، احساسات و تصورات آن ملت مطلع می‌شوید که گویی سال‌ها با افراد طبقات مختلف آن شریک زندگی و رفیق شب و روز بوده‌اید. (بهمینیار، ز: ۱۳۶۹)

مثل چاشنی کلام است. شهری‌ی روستایی، تحصیل کرده یا بی‌سواد و مرد و زن و پیر و جوان همه به تناسب نیاز از مثل استفاده می‌کنند، چون موجب می‌شود کلام بهتر به دل بنشیند.

«امثال نزد برخی از مردم به‌ویژه روستائیان قوانین و دستورات غیرقابل تخطی است و برای اثبات دلایل خود و ردّ دلایل دیگران، بدان پناه می‌برند. گویی مثل، قاضی (داور) است و در مسئله‌ی مورد مناقشه فصل الخطاب محسوب می‌شود. مارون عبود می‌گوید: کتاب‌های حقوق روستایی زیربان او قرار دارد و نیازی به مراجعه به مجلات و دستورات برای صدور احکام ندارد. [زیرا] این امثال احکامی هستند که در همه‌ی شئون زندگی از آن بهره‌مند می‌شوند. (بدیع یعقوب، ۶۹: ۱۹۹۵)

«استفاده از مثل، کلام گوینده یا نویسنده را آرایش می‌دهد و از خشکی و جمود بیرون می‌آورد. به عبارت دیگر نمک و تزیین سخن آدمی است و چون از کلام معمولی بیش تر به دل می‌نشیند، نه تنها مردم عامی بلکه گویندگان و نویسندگان بزرگ نیز در بسیاری از موارد برای تقویت نیروی استدلال و افزایش تأثیر انفعالی سخن خویش بدان استشهاده می‌کنند. بدین طریق کلام آن‌ها کمال و جمال بیش تری پیدا می‌کند و تأثیر و جذب‌اش دو چندان می‌شود.» (شکورزاده‌ی بلوری، ۸: ۱۳۸۱)

امثال در همه‌ی زبان‌ها وجود دارد و از دیرباز به نقش و تأثیر آن در سخن توجه داشته‌اند. به همین سبب کم تر متون نظم یا نثری را در گذشته می‌توان دید که به زیور مثل آراسته نشده باشد. «در ایران پدران ما مثل را یکی از اقسام بیست و چهارگانه‌ی ادب شمرده و مثل دیگر قسمت‌ها به آن اهمیت می‌داده‌اند. (دبیر سیاقی، ۲۱: ۱۳۷۰)

اردو زبانان در گذشته به تأثیر مثل در سخن به خوبی واقف بودند، به همین سبب اصطلاحات، مثل‌ها و کلمات قصار متون فارسی را جزو برنامه‌های درسی خود قرار داده بودند: «طلاب آن‌ها را در مدارس علمیه می‌خواندند و

وقتی که خود کتابی، رساله‌ای و مکتوبی می‌نوشتند یا شعری می‌سرودند، بعضی از مصرع‌ها، ابیات و اقوال بزرگان را برای مدلل و مختصر کردن مطلب به کار می‌بردند.» (جعفری، شماره ۱: ۶)

مثل‌ها میراث ارزشمند و ماندگار فرهنگی هر جامعه‌ای به شمار می‌آیند و پاسدار بخش بزرگی از فرهنگ آن جامعه محسوب می‌شوند و تنها گنجینه‌ای هستند که نه شرایط جوی چون باد، باران، برف و سرما را توان فرسایش آن‌ها بوده و نه پیشامدهای ویرانگر و خانمان براندازی همانند زلزله، طوفان و غیره را یارای ستردن آن‌ها از اذهان بوده است. گنجینه‌ای که از دستبرد و هجوم ویرانگرانه‌ای دشمنان یغماگر این مرز و بوم نیز در امان مانده است.

«مثل در سینه‌ها می‌ماند و از این رو مقاومت یا مخالفت‌های سخت دارد، چنان که دوبار یا سه بار که تغییر خط، ادب و تاریخ و علوم گذشته‌ی ما را یک‌باره از روی زمین محو کرد، تنها این قسمت را (آن دشمن خانه‌برانداز) نتوانست از میان بردارد. (دبیر سیاقی، ۲۲: ۱۳۷۰)

به همین سبب همان‌گونه که یک سنگ نبشته، متون خطی گذشته یا یک اثر باستانی نمایانگر بخشی از تمدن یک ملت به شمار می‌روند، امثال هر ملت نیز جزئی از فولکلور آن به شمار می‌آیند و می‌توانند ما را در شناخت بهتر فرهنگ یک ملت یاری کنند.

شاید به دلیل چنین اهمیتی باشد که امروزه شناخت و پژوهش در زمینه‌ی فولکلور به‌ویژه مثل بسیار مورد توجه جهانیان قرار گرفته است به طوری که در سال ۱۹۹۶ «سینار جهانی مثل» در توکیو برگزار شد و هر روز نیز برگستره‌ی پژوهش‌ها در این زمینه افزوده می‌شود.

۶- نتیجه‌گیری

«امثال» بخش قابل توجهی از فولکلور هر قومی را به خود اختصاص می‌دهد و به دلیل کوتاهی، رسایی و آهنگین بودن و به جهت



به خاطر سپردن آن‌ها همواره بسیار ساده بوده است. نقش امثال در مجاب کردن طرف مقابل یا استفاده از آن‌ها به عنوان دلیل یا حجت در گفت‌وگوها آن‌ها را در گذشته از مقبولیت ویژه‌ای برخوردار ساخته بود. در حال حاضر نیز نقش امثال در مطالعات جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، ادبی و مواردی از این دست انکارناپذیر است؛ اما نبودن تعریفی جامع و مانع، موجب شده گردآورندگان امثال بسیاری از کنایات، زیانزدها، کلمات قصار، پند و اندرزها، تشبیهات، حکمت عامه و مواردی از این قبیل را تحت عنوان امثال گردآوری کنند. عدم این تفکیک و مشخص نبودن مرز دقیق مثل از چنین مواردی پژوهش در

زمینه‌ی امثال را با دشواری‌های زیادی مواجه می‌سازد. پژوهش حاضر با بررسی نظریات مختلف پژوهشگران ایرانی و خارجی و رویکردهای مختلف آن‌ها خواسته است با ارائه‌ی تعریفی جامع و مانع در رفع این معضل بکوشد. تعریف زیر حاصل این تلاش است: **مثل جمله‌ی کوتاه، رسا و اغلب آهنگینی است که به صورت استعاره‌ی تمثیلی، برای بیان حجت یا به کارگیری اندرز، اغلب بدون تغییر لفظی شهرت یافته است.**

عوامل مندرج در این تعریف ایجاز، رسایی، آهنگین بودن، داشتن کاربرد اندرزی،

به کارگیری آن به عنوان حجت و دلیل، داشتن زمینه‌ی استعاری، رواج و عدم تغییر لفظی است. همه‌ی این موارد از شرایط لازم یک مثل به شمار می‌روند اما هیچ کدام به تنهایی شرط کافی نیستند. با تعریف ارائه شده، کنایات، زیانزدها، اندرزها، حکمت عامه و مواردی از این قبیل از مجموعه‌ی امثال خارج می‌شوند. پژوهش حاضر، در کنار این موارد، فواید مثل را نیز از دیدگاه صاحب‌نظران این زمینه مورد بررسی قرار داده است.

فهرست منابع

- الف- منابع فارسی و عربی
۱. بدیع یعقوب، امیل، (۱۹۹۵م. ۱۴۱۵ هـ. ق.)، موسوعه امثال عرب. بیروت: الطبعه الاولى، دارالجيل.
 ۲. بهمنیار، احمد، ۱۳۲۹. «تقسیمات مثل». یغما، شماره‌ی ۳.
 ۳. _____، (۱۳۶۱)، داستان‌نامه‌ی بهمنیاری. به کوشش فریدون بهمنیار، تهران: دانشگاه تهران.
 ۴. _____، (فروردین ۱۳۲۸)، «مثل». یغما، شماره‌ی ۲.
 ۵. الجبر، خلیل (۱۳۶۷)، لاروس. ترجمه عبدالحمید طیبیان، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
 ۶. جعفری، بونس، (بهار ۱۳۷۸)، «ضرب‌المثل‌ها و اصطلاح‌های فارسی رایج در هند» (نکمه‌ی امثال و حکم دهخدا). نامه‌ی پارسی، سال چهارم، شماره‌ی اول.
 ۷. حکمت، علی‌اصغر، (۱۳۶۱)، امثال قرآن. تهران: بنیاد قرآن، چاپ دوم.
 ۸. خال، محمد، (۱۳۹۱ هـ. ق، ۱۹۷۱م)، به نندی پیشینیان [اندرزه‌های گذشتگان]. عراق: [بی‌نا]، چاپ دوم، (به زبان کردی)
 ۹. دبیر سیاقی، محمد، (۱۳۶۶)، گزیده‌ی امثال و حکم. تهران: تیرازه.
 ۱۰. دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۵۲)، امثال و حکم. چهار جلد، تهران: امیرکبیر.
 ۱۱. _____، (۱۳۷۷)، لغت‌نامه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
 ۱۲. رادویانی، عمرین محمود، (۱۹۴۹م)، ترجمان البلاغه. به اهتمام و تصحیح و حواشی و توضیحات، احمد آتش ترکیه: استانبول، چاپخانه‌ی ابراهیم خروس.
 ۱۳. زمخشری، جبارالله، (۱۳۵۴)، الکشاف. ج اول، قاهره.
 ۱۴. رجب‌زاده، هاشم، (۱۳۷۲)، برخی از مثل‌ها و تعبیرات فارسی (ادبی و عامیانه).
 ۲۱. کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۶۸)، زیباشناسی سخن پارسی (بیان). تهران: کتاب‌ماه.
 ۲۲. معلوف بسوعی، لوئیس، (۱۳۷۷)، فرهنگ جامع نوین، [ترجمه‌ی المنجد]، مترجم احمد سیاح، ویرایش اول.
 ۲۳. معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم.
 ۲۴. میدانی، ابوالفضل، (۱۳۹۳ هـ. ق، ۱۹۷۲م)، مجمع‌الامثال. حقیقه و فصله و ضبط غرائب و علق حواشیه، محمدمحی‌الدین، عبدالحمید بیروت: دارالفکر، الطبعة الثالثة.
 ۲۵. نوروزی، جهان‌بخش، (۱۳۷۶)، معانی و بیان‌ها. شیراز: کوشامهر
 ۲۶. وطواط، رشیدالدین، (۱۳۶۲)، حدائق السحر فی دقائق الشعر. مصحح عباس اقبال، تهران: ناشران: کتابخانه‌های طهوری و سنایی.
 ۲۷. هدایت، رضاقلی‌خان، (۲۵۳۵)، مدارج البلاغه. چاپ مشهد: آستان قدس رضوی.
 ۱۵. سپهرالدین، ابوبکر، (۱۳۷۳)، بیان در ادب پارسی. تهران: نشر دانشگاه آزاد اسلامی.
 ۱۶. شکورزاده بلوری، ابراهیم، (۱۳۸۰)، دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آن‌ها. مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ اول.
 ۱۷. شمیس، سیروس، گزیده‌ی منطق‌الطیر عطار. تهران: قطره.
 ۱۸. _____، (۱۳۷۳)، معانی و بیان‌ها. تهران: پیام‌نور، چاپ چهارم.
 ۱۹. صینی، محمداسماعیل و دیگسران، (۱۹۹۲م)، معجم‌الامثال العربیه. بیروت: مکتبه لبنان.
 ۲۰. عسکری، ابی‌هلال، (۱۳۸۴ هـ. ق)، جمهوری‌الامثال. حقیقه و علق حواشیه و وضع فهارسه محمد ابوالفضل، ابراهیم و عبدالمجید قطامش، بیروت: مؤسسه‌العربیة الحدیثه، الطبعة الاولى.
- ب- منابع انگلیسی
1. Paczolay, Gyula (2002). Some Notes on theory of proverbs (University of vespzem, Hungary), Available at: www. Vein./lein/library/ve/proverbs/some.html.
 2. Miedr wolfgang (2002): Modern Paremiology in retrospect: ana prospect (USA, university of vermant, professor) Available at files/
 3. What is a proverb: (1999) Available at: Cogweb.ucla.edu/Discourse/proverbs/Difintions.html